

نشر و فرهنگ

● سلسله گفتگوها پیرامون نشر و فرهنگ / گفتگوی نهم با: داود رمضان شیرازی
بیش از نیم قرن کتابدگی، یکوشش عبدالحسین آذرنگ و علی دهباشی

سلسله گفت و گوها پیرامون

فشر و فرهنگ

(به کوشش عبدالحمید آذرنگ علی دهباشی)

● گفت و گوی یکم:

عبدالرحیم جعفری بقیانگذار مؤسسه انتشارات امیرکبیر (بخارا، ش ۴)

● گفت و گوی دوم:

ایرج افشار و انتشارات دانشگاهی (بخارا، ش ۵)

● گفت و گوی سوم:

بیژن ترقی، از خاندان ناشر آثار ادبی - تاریخی (بخارا، ش ۶)

● گفت و گوی چهارم:

محسن رضائی از خاندان مضامین (بخارا، ش ۷)

● گفت و گوی پنجم:

احسان فراقی و نکته‌هایی از پس پرده سانسور کتاب (بخارا، ش ۸)

● گفت و گوی ششم:

محمود علمی و علی اصغر علمی (دو نسل از میان پنج نسل ناشر، چاپگر و کتابفروش)
(بخارا، ش ۹ و ۱۰)

● گفت و گوی هفتم:

محمود کاشیچی، ناشری در پی دگرگونی (بخارا، ش ۱۱)

● گفت و گوی هشتم:

محمود باقری: بساط، رویه دیگری از نشر و کتابفروشی مردمی (بخارا، ش ۱۲)

○ گفت و گوهای دیگر در شماره‌های دیگر بخارا

سلسله گفت و گوها پیرامون نشر و فرهنگ

گفت و گوی مهم با داور رمضان شیری
پیش از نیم قرن کتابخانه‌های ایران

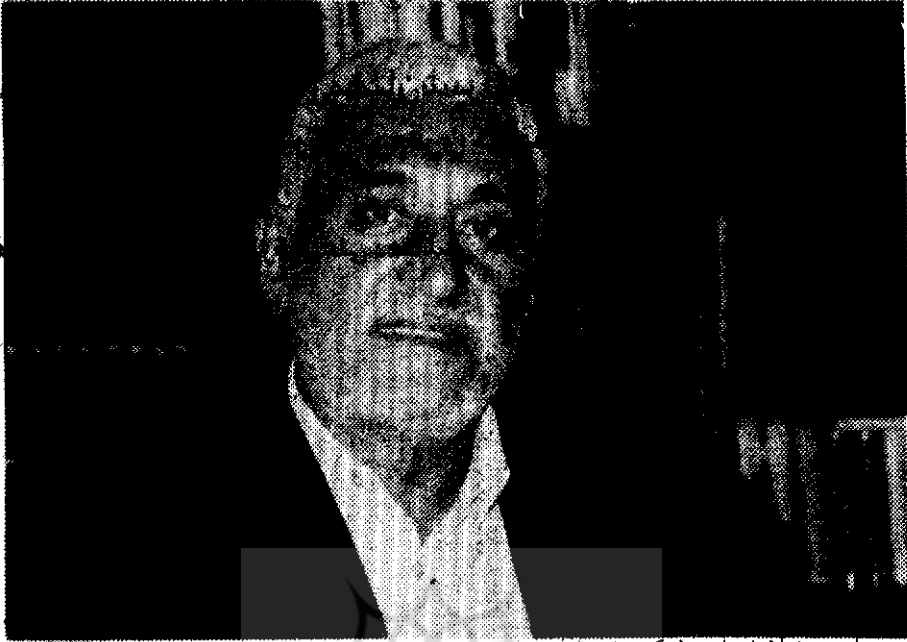
به کوشش عبدالعظیم اذرنگ؛ علی دهباشی

سخنی با نشر دوستان

نشر کتاب، به سبب پیوندهای ژرف و بسیاری با فعالیتهای گوناگون بشری، در شمار پیچیده‌ترین پدیده‌هاست. نشر و کن مهمی است از تاریخ فرهنگ، جامعه، اندیشه و تفکر، تاریخ روشنفکری و روشن اندیشی، جزئی جدایی ناپذیر از تاریخ نظر اجتماعی، سیاسی و پایه‌ای از پیشینه هر گونه تحولی که با جهان معنوی و احساس و عاطفه آدمی در آمیخته است. روشن شدن تاریخ نشر، بر گوشه‌های ناپیدایی از همه اینها پرتو خواهد افکند.

هدف از این سلسله گفت و گوها، گشودن راه به سوی تاریخ نشر کتاب در ایران و تلاش برای مصون نگاه داشتن دانسته‌های ارزشمند از گزند فراموشی است. بخارا از همه بزرگان، پیشگامان، صاحب نظران، تجربه مندان و سایر آگاهان نشر کتاب در ایران دعوت می‌کند برای جلوگیری از فراموش شدن جنبه‌های ارزشمند نشر، و به هر نحو که مایل هستند، همکاری کنند. این بخش از بخارا در اختیار هر کسی است که به گفت و گو درباره زوایا و خفایای تاریخ نشر کتاب در ایران، و به ویژه پیوند آن با سیر فرهنگی کشور، علاقه مند است.

مجله بخارا



● دارد رمضان شیرازی (عکس از علی دهباشی)

آقای شیرازی. شما سالهاست که انتشارات و کتابفروشی سنائی را تأسیس و اداره کرده‌اید و چند سالی هم هست که مدیر اتحادیه ناشران و کتابفروشان هستید. از اخبار اتحادیه کم و بیش از راه جراید، وبه ویژه از طریق مسیحه گزارش کتاب، سخنگوی اتحادیه، و از فعالیتهای شما نیز باخبریم. اما از گذشته‌های ناخوشی و کتابفروشی شما اطلاع زیادی نداریم. چند سال است در این کار هستید؟

از سال ۱۳۲۷ مشغول کار کتابفروشی شده‌ام که تقریباً ۵۲ سال می‌شود. در این سالها به‌طور کلی در زمینه‌های مختلف فرهنگی و ادبی فعالیت داشته‌ام. به‌ویژه در زمینه‌های چاپ و توزیع کتابها و نشر آثار علمی و ادبی. چه طور شد که سراغ این عالم آمدید؟

در سالهای ۲۷- ۱۳۳۶ که در دبیرستان دولتی من خواندم، رسم چنین بود که اول مهر ماه دبیران سر کلاسها می‌آمدند و دستور بخریدن کتاب می‌دادند. هر دبیری از کتاب مؤلفی که به نظرش بهتر می‌آمد درس می‌داد؛ مثلاً فیزیک و شیمی و ترم طبیعی میرهادی، دستور ۵ استاد، و نظایر آنها. یافتن این کتابها در یکجا میسر نبود و به‌غرض هم قدرت مالی چندانی نداشتند که کتابهای نو بخرند، لذا از کتابهای دست دوم استفاده می‌کردند. کتابهای دست دوم معمولاً در جلو خان مسجد شاه آن روز و مسجد امام امروز بیشتر خرید و فروش می‌شد. محصلان کتابهایشان را می‌آوردند آنجا و ما فروختند و کتابهای مورد نیازشان را هم می‌خریدند. من هم می‌خواستم

کتابهای درسی خود را تهیه کنم و با پسر دانی ام که از من بزرگتر و خوشگوارتر و چهارم دبیرستان بود به مسجد شاه رفتم و کتابهایمان را با قیمت مناسب خریدیم. همان وقت به صرافت اقدام که خوب است من هم کتابهای درسی خریدم و فروش کنم. یک وقت به خودم آمدم و دیدم اناقمان انباشته از کتابهای درسی شده است. کتابها را برای سال آینده نگه داشتیم، و در سال آینده هم همین طور، و خلاصه کتابفروش از کار درآمدیم البته بیشتر کتابهای درسی را به دست خود

مغازه کتابفروشی باز کردید؟

خیر، ابتدا کتابها را در چمدان می گذاشتم و به دوش می کشیدم و می بردم مسجد شاه. مقداری می فروختم و مقداری هم می خریدم یا معاوضه می کردم، و شبها معمولاً با چمدان پر و سنگین به منزل می گشتم. هر روز بعد کتابهای دیگری می خریدم و می بردم و به این ترتیب کتابهایی را که می خواستم، می خریدم. هم فال بود و هم تماشا خریدیم را در می آوردیم و روزگار از این راه می گذشت. اما به قدری وسعت پیدا کرد و بیشتر و بیشتر شد تا به حدی که

چند سال بساطی بودید؟

تا ۱۳۲۹، حدود دو سال در دهته مسجد شاه بساط پهن می کردم. در همین سال پدرم گفت حالا که ترک تحصیل کرده ای، بیار به صورت حرفه ای وارد کار کتاب بشو. مقداری کتاب داشت، از جمله دیوانهای شعراء و کتابهای داستانی قدیم مثل اسکندرنامه، هزار و یکشب، رموز حمزه، امیر ارسلان و نظیر اینها که به من داد و در خیابان ناصر خسرو، روی بروی خیابان صبراسرافیل، قفسه ای چوبی به دیوار زد و کتابها را چیدم و در این مکان به عنوان کتابفروشی حرفه ای بساطی کار را آغاز کردم.

در آن راسته بساطی دیگری نبود؟

قدری پایین تر به طرف شمس العماره بساط آقای حسین سعادت بود و بعد از آن سوکوچه عکاسخانه پرتو مغازه کوچک و باریکی بود متعلق به میرزا علی نقی، که از اعجوبه های زمان خودش به حساب می آمد. سواد خواندن و نوشتن منتهی شد داشت و توانی کتابها را خوب می شناخت و از کتابهای اسان قدر و قهار بود بدون اینکه بتواند بخواند. کتابها را از وضع و رنگ جلد و شکل و قند قواره و ضخامت می شناخت و تقریباً از مطالب کتابها هم اطلاعی داشت. با چرا چنین بود که هر دوست و آشنایی را می دید کتابی به او می داد و می خواست برایش بخواند و گوش می داد و با حافظه عجیبی که داشت تمام مطالب آن را به خاطر می سپرد. بارها به

چشم خود دیدم که وقتی مشتری کتابی را می‌خواست، دست می‌برد و همان کتاب را به او می‌داد، بدون اینکه اشتباه کند یا کتاب عوضی به مشتری بدهد. راجع به کتابها هم اظهار نظر می‌کرد، چنین که خریدار می‌پنداشت این مزد تمام مطالب کتاب را پاره‌ها خوانده است.

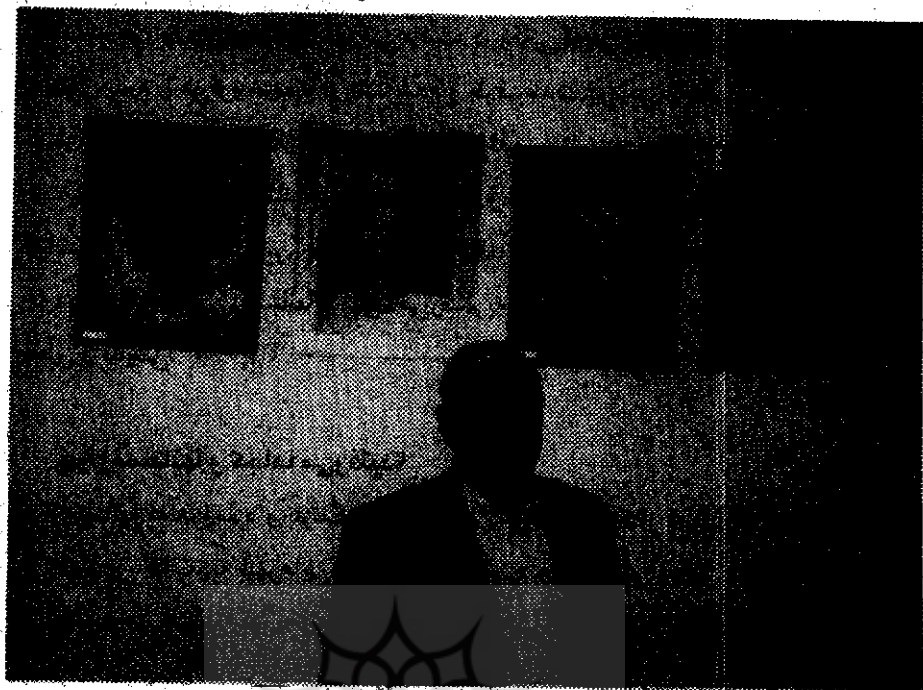
چند سال در ناصرخسرو کتابفروشی می‌کرد؟
درست نمی‌دانم، اما می‌دانم که پدرم سالها مشتری‌اش بود و از او کتاب می‌خرید. به هر حال سه چهار سال پس از اینکه در ناصرخسرو بساط داشتم، شاید سال ۱۳۳۲ یا سال بعد از آن فوت کرد.

آمیروز چه تأثیری در ترویج کتاب و کتابخوانی داشت؟
به گمانم تأثیر زیادی داشته است، چون مشتریهای زیادی داشت. مشتریهایش را خوب می‌شناخت و به کمک حافظه و حضور ذهن‌اش به آنها پاسخ می‌داد و آنها را تشویق به خرید کتاب می‌نمود. به یاد دارم روزی یکی از مشتری‌هایش از او دیوان ظهیر قاریابی خواست. دست برد و دیوان را درآورد و در حالی که دیوان را به مشتری می‌داد، خواننده...

ای باد صبا بگر به جامی آن دزد سخنگوران نامی
بتردی سخنان کهنه و نثر از سعیدی و انوری و خسروی
اکتون که سر حجاز داری آهنگ حجاز ساز داری
دیوان ظهیر قاریابی در کعبه بد دزد اگر بیایی
به تذکره‌های شعرا هم وارد بود و تذکره‌شمار بود. از زبان خودش شنیدم که گفت: بیشتر تذکره‌ها را برآیم خوانده‌اند و مطالب آنها را از بر دارم.

از فرزندان شما، خانواده‌اش، مجموعه کتابهایش بخبری بازید؟
متأسفانه نه، هیچ.

از چه سالی عملاً وارد کار نشر شدید؟
از ۱۳۳۳، در واقع از ۴۶ سال پیش. اولین کتابی که منتشر کردم، دیوان فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی بود. کتاب پس از انتشار با استقبال خوبی روبرو شد و در برنامه «گلنهای رنگارنگ» رادیو از شعرهای آن زیاد نقل می‌کردند و من هم صمیماً لذت می‌بردم. بعد از آن، انتشار دیوانهای شعرای فخری را با علاقه ادامه دادم و پنج سال



● داود رمضانی شیرازی در کنار عکس روسای اتحادیه از ابتدا تا کنون

بعد، در ۱۳۳۸، قدری پایین تر از همان محل بساطیم. روبه روی خیابان صوزا اسرائیلی، مغازه کتابفروشی باز کردم، و چون در آن زمان نشر و کتابفروشی از هم جدا نبود، آنجا محل کار و دفتر نشر هم بود. به علت علاقه‌ای که به سنائی شاعر داشتم - حتماً می‌دانید که سنائی شیعی مذهب بوده و در مدح مولیٰ علی (ع) شعر بسیار زیبایی سروده است - اسم کتابفروشی و نشر را سنائی گذاشتم که هنوز هم هست.

محل‌اشن هم همانجاست؟

خیر. اجازه آن محل پنج ساله بود. بعد از پنج سال، در ۱۳۴۳، آمدم و محل جدید سنائی را در میدان مخبرالدوله سابق (میدان استقلال کنونی) و با همان اسم سنائی راه انداختم و دو راسته ناشران و کتابفروشان آن روز تهران، که تقریباً از میدان مخبرالدوله تا مجلس ادامه داشت، به نشر و کتابفروشی مشغول شدم و فعلاً بنظم آنجا را اداره می‌کنم. مسئولیتی که در آنجا دارم در واقع بیشتر وقت مرا می‌گیرد.

آقای شیرازی استاد هم دیده‌اید یا اینکه کاملاً خود آموخته‌اید؟

آقای هدایت ارشادی سمت و حق استادی بر من دارد. او و پدرش هر دو کتابفروش سیار

بودند پدرش اول در همدان کتابفروشی داشت. در زمانی که من کنار خیابان کتابفروشی و همان کتابهای پدرم را می فروختم، با او آشنا شدم و طرف مدت کوتاهی با هم دوست شدیم. به من گفت کتابهای قدیمی را بگذار کنار و با کتابهای قدیمی را بخرید و فروش کنید. من در این رشته تحصیلی ندارم. قرار شد سرمایه از من بماند و دست او را از این کار منصرف سازد. کتابهای کنار خیابان کار کردیم. کتابشناسی چهارم دست اول بود و تماماً نسخه‌های بسیار قدیمی و خطی و کتابهای خطی. زمستانها از تهران می رفتیم به شهرهای مختلف و کتابها در دستفروشی کتابهای خطی و قدیمی.

چرا زمستانها و کجاها می رفتید؟

زمستانها که هوا سرد و بارندگی می شد نمی توانستیم کنار خیابان بساط کنیم پس می رفتیم بی کتاب، به شهرهای دیگر مثل تبریز، یزد و مشهدهای دیگر. تعدادی کتاب هم می بردیم و می رفتیم به قهوه‌خانه‌ها و کتابخانه‌ها و میفروختیم. وقتی مردم باخبر می شدند که از تهران آمده‌ایم و حاضریم کتاب بفروشیم از آنجا می بردند به جاهای مختلف، به خانه‌هایی در شهرها، حاشیه شهرها و حتی روستاهای اطراف و کتابهایشان را چه خطی و چه چاپی برای فروش عرضه می کردند البته ما بیشتر دنبال کتابهای خطی بودیم، به ویژه آنکه با حضور استاد هدایت ارشادی، از بابت اینکه مثلاً نسخه قلابی به ما بدهند، هیچ تگرانی نداشتیم. اتفاق می افتاد که یک صندوق کتاب خطی عرضه می کردند، استاد ارشادی همه را با دقت می دید و از میان آنها انتخاب می کرد و هر چه انتخاب می کرد، می خریدیم. البته بعضی از اینها را هم میفروختیم.

بعد چه طور می فروختید؟

طالبان نسخه‌های خطی را می شناختیم. مثلاً می بردیم خدمت مرحوم آیت الله مرعشی نجفی. ایشان برای کتابخانه‌اش می خرید، دستش در خرید کتاب خیلی باز نبود، ولی به هر حال همیشه از ما کتاب می خرید. ایرج افشار برای دانشگاه تهران، حاجتبی میثوی برای کتابخانه خودش، بدیع الزمان فروزانفر برای کتابخانه دانشگاه الهیات، کتاب خطی می خریدند. البته بگویم مرحوم میثوی و مرحوم فروزانفر به سختی پول کتابها را می دادند. یا این که کتابها را می گرفتند و نگاه می داشتند و این قدر باید می رفتیم و می آمدیم تا بالاخره پولشان را بدهند. دکتر حسین مفتاح برای کتابخانه خودش از ما خیلی کتاب می خرید. کتابشناس و نسخه‌شناس نبود، ولی کتاب خطی جمع می کرد و مراکز بسیار خوبی بود. البته بعد از آنکه

کلمات

شیخ فخرالدین ابراهیم بهمانی

متخلص بجزاتی

(شامل مدحه دیوان - قصاید - موقوفات - ترکیبات - ترجمات - غزلیات - رباعیات - غنای نامه یا ده نامه - کلمات - اصطلاحات تصوف)
 با مقدمه و تصحیح و مقابله مجده نسخه و فهرست
 نگارش

نقشبندی
 سعید



ازادانت

کتابخانه سنیان

قدیمی ترین نسخه خطی که خریدید و فروختید چه بود؟

کتابهای بسیار زیادی در آن زمان به دستمان رسید و خریدیم و فروختیم. قرآنهاى خطی، صحیفه سجاده، کتابهای تاریخی، لغت، دواوین شعراء، تذکرها، کتابهای مذهبی، فقه و اصول حدیث و روایت اخبار، و نظایر آنها. مثلاً یک کتاب عن اللغة خلیل ابن احمد پیدا کردیم که آقای سهیلی خوانساری خریداری کرد؛ البته نمی خواهم وارد این ماجرا بشوم که چگونه و با چه ترفندی کتاب را از دستمان درآورد. دیوان حافظ بسیار نفیسی در همدان خریداری کردیم که متعلق به سنه ۸۱۳ بود یعنی فقط حدود ۲۱ سال بعد از فوت حافظ. متن کتاب اشعار حافظ و سلمان ساوجی بود و حواش بسیار زیبایی از رباعیات خیام و دیگر شاعران معروف، شعرهایی هم از خواجوی کرمانی ثبت و ضبط شده بود.

به چه قیمتی خریدید و به چه کسی فروختید؟

گمان می کنم که به ۴۰۰ تومان خریدیم. چند نفر آن را دیدند. مدتى هم نزد مرحوم مجتبی مینوی ماند و بالاخره گویا نسخه را به آقای اصغر بهلوی، پسر مرحوم حاج امین الضریب، داد که مجموعه دیوانهای حافظ را جمع آوری می کرد، و پس از ماهها کتاب را از ما به قیمت ۸۰۰ تومان خریدند و پولش را بتدریج و بسیار به سختی دادند.

در کدام نقاط کشور نسخه خطی بیشتر بود؟

کاشان و روستاهای اطراف کاشان، مثلاً آران، و همدان و مشهد هم از نقاطی بود که بیشتر از جاهای دیگر در آن منابع خطی یافت می‌شده؛ بخصوص کاشان که از دیرباز مهد علم و فرهنگ اسلامی بوده است. در قم نسخه خطی کمتر خرید و فروخته می‌شد. قم برای خرید و فروش کتابهای درسی حوزه‌ای مناسب بود. مرحوم حاج حسین مصطفوی و آقای محمدی از مردان نیکویی بودند که در قم کتابفروشی داشتند و ما هم با آنها مبادله و معاوضه کتاب داشتیم.

فرمودید که زمستانها سفر کتاب می‌کردید، تابستانها چه؟

تابستانها صبح تا ۲ بعد از ظهر در ناصر خسرو بساط می‌کردیم و از حدود ساعت ۶ بعد از ظهر به بعد، سر پل تجریش، اول خیابان سعدآباد بساط داشتیم. تجریش در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ که ما کار می‌کردیم، از نقاط گشت و گذار و قدم زدن اعیان، اشراف و مردم متمول بود. خیلی‌ها از نقاط مختلف شهر تهران و اطراف شمیران غروبها می‌آمدند سر پل تجریش. به این ترتیب تابستانها هم با فروش کتاب در این نقطه شهر می‌گذشت. وضع فروشان خوب بود. گمان می‌کنم با آقای هدایت ارشادی حدود ۷ سال کتابفروشی در تجریش را ادامه دادیم تا بالاخره در صلح و صفا و دوستی از هم جدا شدیم.

ایشان چه می‌کنند؟

سَن‌شان قدری بالاست، کمتر از خانه خارج می‌شوند، ولی همچنان در کار خرید و فروش نسخه‌های خطی هستند؛ البته بیشتر با تلفن کار می‌کنند.

بساط تجریش تا چه ساعتی از شب دایر بود و چه قدر فروشن داشتید؟

حداکثر تا یازده و نیم شب و فروشان به طور متوسط روزانه به ۱۰۰ یا ۱۵۰ تومان می‌رسید که با توجه به هزینه زندگی در آن زمان و درآمد مشاغل دیگر، می‌شود گفت که درآمد بدی نبوده است.

چه شغل لذت‌بخشی از زمستانها که در پی کتاب سفر می‌رفتید و میهمانی و کپ و

سخن، تابستانها که هوای خنک سر پل تجریش را می‌خوردید، چه روزگار خوشی! سختی‌هایش را ندیده‌اید. کتاب بقل کردن و به فروش کشیدن و از تهران به شمیران بردن. آن روز وسایل مہیای امروز در دسترس نبود و ما هم قنار نبودیم ماشین درست بگیریم و

رشته‌های تاریخی

امثال و حکم

مبادول

تألیف:

سعدی ربوئی آملی

مقدمه:

مستند به اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی



انتشارات سنابل

کتابهایمان را تا آنجا ببریم. کار بسیار سخت و پرمشقت بود، البته منکر لذتهای آن نمی‌شوم، دیدار دوستان باسواد و آشنایی با آنها و با چنین افرادی سر و کار داشتن، با مردمی دانشمند و فهیمیده و با مطالعه سخن گفتن بسیار لذت بخش و آموزنده است.

آقای شیرازی این از کتابفروشی اجازه بدهید برویم سراغ نشر کتاب. تا حالا چند کتاب و در چه زمینه‌هایی کتاب منتشر کرده‌اید؟

چندین رقم قرآن نفیس در اندازه‌های رحلی و وزیری و بسیار زیبا قبل از انقلاب چاپ کردم که همه آنها اکنون نایاب شده و با قیمت‌های بسیار زیاد، اگر پیدا شود، فروخته می‌شود. دیگر کلیات سعدی، به خط میرزا فتحعلی حجاب است که اثری است بسیار نفیس و خطی زیبا که چون سرمایه چاپش را نداشتم با انجمن خوشنویسان قراردادی بستم و به آنها چاپش را واگذار کردم که آن هم اکنون نلیاب و کم پیدا است. در واقع بانی چاپ این کلیات نفیس سعدی انتشارات سنایی بوده است. بعد از آن‌ها کتابهای بسیاری مانند دیوان سنائی، غزوی، لیلی شیرازی، ابن یمن فریومدی، محتشم کاشانی، قاسم انوار تبریزی و صدها دیوان شعرا و تاریخ و تذکره که امیدوارم تا حدی توانسته باشم دین خود را به فرهنگ کشورم ادا کرده باشم. وقتی کتابی را منتشر می‌کردم مثل این بود که خداوند فرزندی به من عنایت کرده و تا چند روز سرحال و خوشحال

بودم. بیشتر از ۳۰۰ جلد کتاب تاکنون چاپ و منتشر کرده‌ام.

از چه سالی با اتحادیه ناشران همکاری می‌کردید؟ رئیس اتحادیه در آن وقت چه کسی بود؟

در سال ۱۳۵۰ پس از انتخابات اتحادیه بنده هم کن از اعضای هیأت مدیره شدم. آن سال آقای محمدعلی ترقی، رئیس اتحادیه، دوره مدیریتش تمام شده بود و رقابت بر سر مدیریت بین آقای جواد اقبال و آقای علی محمدی لوداهالی بود که پس از رأی‌گیری در هیأت مدیره آقای جواد اقبال انتخاب شد و به مدت ۷ سال مدیر اتحادیه بود. من هم به عنوان عضو هیأت مدیره فعالیت و همکاری داشتم.

ممکن است مدیران / رؤسای اتحادیه ناشران را از ابتدا تاکنون نام ببرید؟ پایه‌گذار اتحادیه و اولین مدیر آن مرحوم نصرالله صبحی، مدیر کتابفروشی مرکزی، بود. از مرحوم محمد رمضان، مدیر کلاله خاور به عنوان پایه‌گذار و اولین مدیر اسم برده‌اند.

بله اسم برده‌اند. بنده هم شنیده‌ام، ولی اشتباه است. مرحوم رمضان همکاری داشته و در هیأت مدیره هم عضو بود، اما اولین مدیر نبوده؛ اولین مدیر مرحوم صبحی بوده. اصولاً فکر تشکیل اتحادیه هم از آن او بوده. پس از او مرحوم محمد رمضان مدیر شده و سپس باز برای دومین بار مرحوم صبحی ریاست اتحادیه را عهده‌دار شد. سومین مدیر مرحوم محمدعلی ترقی، مدیر کتابفروشی خجالت بود. البته توجه داشته باشیم وقتی آقایان مدیر اتحادیه می‌شوند، همه با هم همکاری دارند و این طور نیست که یک نفر همیشه حاکم باشد و اعضای هیأت مدیره ترقی بسیاری بگذارند، مسئولان را با هم بررسی می‌کنند و با هم تصمیم می‌گیرند. این همه نفر که نام بردم با هم همکاری داشتند و مردان بزرگ و خردمندگزاری بودند. جواد اقبال و علی محمد لوداهالی به ترتیب چهارمین و پنجمین رئیس اتحادیه بودند. بعد از آن آقایان...

و جناب‌عالی هم (نارواد رمضان شیرازی) ششمین مدیر؟ بسیار خوب. به نظر شما از میان این عده چه کسی موفق‌تر است و به چه دلیل؟
اظهار نظر در این باره سلیخت است. هر کدام و در زمان خود و با تناسب با اوضاع و احوال، خدماتی کرده‌اند. مرحوم صبحی به هر حال عالی بود. معرکه بود و بسیار خلاق بود و بار مدیر و رئیس اتحادیه شد و با تلاشهای او بوده که ناشران و کتابفروشان از مالیات معاف شدند. مرحوم

محمد رضائی در زمینه کتابهای درسی و برای کمک به ترویج آموزش کشور و رفاه حال مردم کم درآمد، قیمت کتابهای درسی را به نازلترین سطح رساند و کتابهای درسی را از انحصار دولت خارج کرد و در اختیار ناشران و کتابفروشان قرار داد. شنیدن این حرف ساده است، مرحوم رضائی سختی‌ها و مرارتها در این راه کشید. در دوره آقای جواد اقبال، آقای سید کاظم سعیدی معاون اتحادیه و مدیر انتشارات آرمان واقعاً زحمت کشید تا توانست با سرمایه شرکت تعاونی خانه‌ای را که در این جا می‌بینید خریداری کند که بعداً شرکت تعاونی این ساختمان را بنا کرد که محل اتحادیه، و مکان تجمع ملو و مرکز فعالیت‌های آموزشی، سمینارهای اتحادیه و نظایر اینهاست. بنای اصلی این ساختمان مرهون زحمات آقای سید کاظم سعیدی و دیگر اعضاء هیئت مدیره اتحادیه در آن زمان به مدیریت آقای جواد اقبال بوده است و ساختمان جدید هم با فعالیت هیئت مدیره تعاونی و اتحادیه و پشتکار آقای مرتضی بایندریان مدیرعامل شرکت تعاونی بنا شده است.

شما در دوره مدیریتتان چه کرده‌اید؟

سوال خوب و بجایی کردید. بهتر بود می‌فرمودید هیئت مدیره دور ششم چه کرده‌اند. باید به اجمال به عرض تان برسانم هیئت مدیره که بنده هم عضو آن هیئتم از جمله فعالیت‌هایش می‌توان از انتشار گزارش کتاب (خبرنامه اتحادیه) و تنظیم اولین قانون نشر کتاب، مؤسسه بایندریان همکاری گروهی حقوقدان، نویسنده و ناشر سنجینظر و تشکیل سنجینارهایی برای بررسی مسائل مهم و مبرم نشر، که خبر برگزاری آنها در گزارش کتاب و برخی نشریات دیگر آمده است، تشکیل کارگاه تحقیق به منظور تدوین سیاست کتاب و نشر، که بخش جداگانه گزارش نهایی آن آماده شده است، شرکت فعال در جلسیات مشترک با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیز اداره سه سالن از سالنهای سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران برای اولین بار، پی‌گیری مسائلی مالیات ناشران برای معافیت مالیاتی، و موارد متعدد دیگر نام برد. اینها که عرض کردم از جمله اقدامات یا فعالیت‌های دوره مدیریت ششم است. در اینجا اجازه می‌خواهم از همکاران عضو هیئت مدیره، آقایان محسن باقرزاده (معاونت)، سید محسن کیاغان (مدیر اجرایی و مستخدم)، مرتضی آخوندی (خزانه‌دار)، محمود باقری (بازرسی)، ارشد عین‌اللهی و نادر قدیانی دو یار باوفا تشکر و سپاس داشته باشم که در این دور تصدی امور را دارند و هم چنین از دیگر دوستان که در کمیسیونهای مختلف حل اختلاف و روابط عمومی و نمایشگاهها و کمیسیون ارشاد اسلامی و دیگر کارهای اتحادیه شرکت داشتند تشکر و سپاس داشته باشم.

مؤسسه نشر و انتشارات
میرزا علی محمد حسنی

سماع عارفان

مجموعه کمال و حسن کلامی

میرزا علی محمد حسنی

آقای شیرازی در حال حاضر چه مواضعی است که به نظر اتحادیه اگر از سر راه برداشته شود، نشر کتاب در ایران بیشتر پیشرفت و توسعه می‌کند؟

به گمان ما، اگر اموری که در همه جای جهان به اتحادیه‌های ناشران مربوط است به آنها واگذار شود، دست اتحادیه باز و بسیاری از مشکلات برطرف می‌شود. البتّه باید این حقیقت را گفت که رفتار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با اتحادیه ناشران و کتابفروشان، اصلاً قابل مقایسه با دوره‌های قبل نیست. سابقاً به هیچ طریقی اتحادیه را به بازی نمی‌گرفتند، اما اکنون روابط حسنه‌ای برقرار است و ما حرفه‌ایمان را می‌زنیم و آنها هم به دقت گوش می‌دهند و سعی دارند تا جایی که امکان دارد با ما راه بیایند. از اعضای اتحادیه در جلسات مشورتی وزارت ارشاد شرکت می‌کنند و طرفین در جریان دیدگاههای هم قرار دارند. من از این بابت خدا را شکر می‌کنم و از آقایان دکتر مهاجرانی، وزیر گرامی و مسجد جامع، قائم مقام وزیر و مجید حسینی مدیرکل مراکز و روابط فرهنگی و دیگر عزیزان در وزارت ارشاد اسلامی تشکر و سپاس داریم. ولی هنوز مواردی هست که برای نشر مملکت ایجاد مشکل می‌کند، مثل پروانه نشر. در هر جای دنیا هر کسی که بخواهد حرفه تلاّذی را شروع کند، باید از اتحادیه آن حرفه اجازه بگیرد و اتحادیه برای حفظ اعتبار خود و اعضا، سعی می‌کند به مناسبترین متقاضیان اجازه فعالیت بدهد. اتحادیه‌ها صلاحیت فنی و حرفه‌ای دارند که تشخیص بدهند به چه کسی جواز بدهند و به چه کسی ندهند.

اکنون فقط در تهران بیش از ۲۰۰۰ نفر پروانه نشر گرفته‌اند از این عده چند تا به معنای واقعی ناشرند؟ بخش اعظم اینها را ما اصلاً نمی‌شناسیم. مدرک لیسانس و متأهل بودن دو شرط از شرایط گرفتن پروانه نشر است، هیچ توجیحی به سابقه نشده است، کسی که می‌خواهد ناشر بشود به شرایط دیگری حتماً نیاز دارد. کسی را می‌شناسم که ۲۰ سال است در کار نشر است و همه فنون چاپ و نشر را هم خوب می‌داند، اصلاً عملاً سالهاست ناشر است، اما چون دیپلمه است و لیسانس ندارد، به او اجازه نشر نداده‌اند. مگر ناشران بزرگ جهان همه لیسانس دارند؟ مگر مدرک لیسانس است که نشر را راه می‌اندازد؟ تجربه در کار هیچ اثری ندارد؟

به نظر شما موفق‌ترین ناشر ایران در همین نیم قرنیه که شما فعالیت دارید چه کسی بوده است؟

به نظر من در تاریخ ایران هیچ ناشری تاکنون موفق‌تر از عبدالرحیم جعفری، مؤسس انتشارات امیرکبیر، نبوده است. او نقطه عطف و سرفصل تحول در کتاب است. اصلاً نشر کتاب را می‌توان به دو دوره کلی تقسیم کرد: پیش از عبدالرحیم جعفری و امیرکبیر، و پس از او. روزی که عبدالرحیم جعفری تاریخ علوم پی‌یر روسو، یا تاریخ مشروطه کنسروی را می‌خواست چاپ کند، بسیاری از ناشران می‌خندیدند و اعتقادی به چاپ چنین کتابهایی نداشتند و می‌گفتند آن کتابها خریداری ندارد و سرمایه را از بین می‌برد. نشر از نظر آنان، چاپ حسین کرده، رستم نایه، رموز حمزه و نظایر اینها بود. جعفری با نبوغی که در کار نشر داشت، عرصه‌های تازه‌ای از کتاب را به روی خوانندگان گشود، یا زوایای تازه‌ای برای کتاب ایجاد کرد و تحول واقعی در نشر کتاب پدید آورد. واقعاً در عمری که کردهام ناشری نظیر او ندیده‌ام.

شاید بهتر باشد بگوییم در عرصه نشر غیردولتی، خصوصاً یا بدون کمک مالی از جایی. وگرنه انتشارات دانشگاه تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، مؤسسه انتشارات فرانکلین و مانند آنها را که نمی‌شود نادیده گرفت.

بله، درست است. مقصود من هم در عرصه نشر غیردولتی است، بخشش که با سرمایه محدود کار می‌کند. عبدالرحیم جعفری مگر با چه قدر سرمایه شروع کرد؟ او با دست خالی، یا شاید تقریباً دست خالی، شروع کرد. و دو آستانه انقلاب، پس از حدود ۳۰ سال، بزرگترین مؤسسه انتشاراتی در خدمت نشر کشور بود. ایشان از کار بزرگناز شد. و از فعالیتها دور ماند. امیدوارم دوستان و بزرگانی که مصدر امور هستند مجدداً رسیدگی کنند و نگاهدارند حق ناحق شود. جعفری و کارهای او سرمایه و افتخار ملی در قلمرو نشر کتاب است. اصلاً از اینها گذشته،

شاید کمتر کسی خبر داشته باشد که این مرد چه قدر خیر و نیکوکار بود. برای اولین بار من خولهم این قضیه را متذکر شوم که عبدالرحیم جعفری، از طریق من و به دست خود من و بدون اینکه کسی جز خدا بداند، چقدر به مردم بی بضاعت محتاج کمک می‌کرد.

بعد از ایشان چه کسی را موفق‌تر می‌دانید؟

آقای ابراهیم رضائی، مدیر انتشارات ابن‌سینا. او هم دو کار نشر خوش فکر، خوش سلیقه و پاکیزه کار بود. از نویسندگان و مترجمان بزرگ جهان کتاب چاپ و منتشر می‌کرده است. نمی‌دانم چند عنوان جمعاً منتشر کرده است، شاید از ۱۰۰۰ عنوان بالغ باشد. در مرتبه دیگر باید از انتشارات نیل یاد کنم که در نشر کتابهایی از مترجمین خوب تحول و پیشرفت به وجود آورد و با مؤلفان و مترجمان خوبی کار می‌کرد. از جدیدی‌ها، ناشران بعد از انقلاب، لازم است از آقای داوود موسایی، مدیر نشر فرهنگ معاصر، یاد شود که بسیار خوب و با سلیقه کار می‌کند. انتشارات آگاه هم به مدیریت آقایان بخشی و حسین‌خانی که کتابهای خوب و پاکیزه‌ای چاپ می‌کند و هم چنین آقای علی‌رضا رضائی، مدیر نشر مرکز، آقای جعفر اهماپی، مدیر نشر نی، آقای محسن باقرزاده، مدیر انتشارات توس و چندین نفر دیگر از سرآمدان نشر کتاب در کشور هستند که به همگی آنها خسته نباشید گفته و سلامتی و موفقیت آنها و لاز خداوند بزرگ مسئلت دارم و از آنهایی که نامشان را فراموش کردم بگویم عذر می‌خواهم.

از میان کسانی که ناشر نبوده‌اند، اما در نظر تأثیر داشته‌اند از چه کسانی نام

می‌برید؟

آقای جعفر صمیمی در چاپخانه افست سهم بزرگی در توسعه کارهای چاپ کتاب و نشر آن در ایران دارد. پدرش هم چاپگر بود و چاپخانه تابان را اداره می‌کرد. آقای ابراهیم هاشمی در شرکت افست لیتوگراف بود و در بنفاست کارهای لیتوگرافی سهم ممتاز داشت. شاید حق خدمات او شناخته نشده باشد. آقای مناصدوفند (متین در صحافی کتاب خدمت بسیار کرده و لازم است از او تشکر و قدردانی شود). البته وزلوت فرهنگ و ارشاد اسلامی از ایشان و هم از فرزند خلف ایشان تقدیر نموده است. به یاد دارم در سالهای ۳۲ - ۱۳۳۱ مجموعه‌ای از کتابهای حاج شیخ رضا کتابفروشن معروف را چند نفر از کتابفروشان مشترکاً خریدند و من هم یکی از آن کتابفروشان بودم. در عصر قاجار که چاپ سنگی معمول بود، هر سنگی بین ۲۰۰ الی ۷۰۰ برگ چاپ می‌داد. وقتی صفحات چاپ می‌شد، تا وقتی موقت کرده و روی هم می‌گذاشتند و هر ۵ یا ۱۰ کتاب را پس از ترتیب روی هم قرار می‌دادند تا در وقت مناسب صحافی و جلد شود. بلی،

مقداری از این کتابها که سهم ما شد برای صحافی به آقای متین دادیم. این کتابها به قدری خوب و قشنگ صحافی و جلدسازی شد که مشتری وقتی برای خرید مراجعه می‌کرد، جلد و صحافی، مطلب کتاب را تحت الشعاع قرار می‌داد و مشتری بدون اراده کتاب را می‌خرید.

چه کسانی در عرصه نشر کتاب گمنام مانده‌اند و حق است که نام آنها را زنده

کنیم؟

البته ناشر کتابهای خوب هیچ‌گاه گمنام نمی‌ماند، چون اسمش روی کتاب هست، و تا کتاب هست نام ناشر هم هست، ولی ناشرانی هستند که ممکن است فعالیت زیادی نداشته‌اند و از این نظر چندان شناخته شده نباشند، یا کسانی که در خدمت نشر بوده‌اند، اما نام آنها جایی ذکر نشده است، مثل مرحوم اسداله منصور مدیر کتابفروشی ادب، پدر آقای جهانگیر منصور. پدر و پسر هر دو ناشر و کتابفروش بودند. آقای ادب کلیات سعدی بسیار خوبی چاپ و منتشر کرده است. مدتی هم در گوتنبرگ همکار آقای محمود کاشی چی بود و کتابفروشی گوتنبرگ را اداره می‌کرد. مرحوم اکبر زوار با اینکه اسمش روی انتشارات زوار هست و فرزندانش مؤسسه او را اداره می‌کنند، اما از جمله کسانی است که نامش باید احیا شود. او خدمات مهمی در نشر کتاب انجام داده است. آقای ابوالفضل افجه‌ای مدیر کتابفروشی سیروس، شاید بیش از ۶۵ سال در خدمت کتاب بود و اکنون که در قید حیات نیست، خوب است که به خدماتش اشاره کنیم و یادش را گرامی بداریم. یا کسان دیگری که نام بردیم، مثل ولی‌الله ادیبی، یا آقا میرزا علی نقی. سید میرکمالی و میرزا اسماعیل کتابفروش معروف به مقام. عده زیاد دیگری هم هستند که الآن حضور ذهن ندارم نام ببرم. یادشان گرامی باد.

اگر قرار باشد در اتحادیه ناشران و کتابفروشان مجلس بزرگداشت ناشران

برگزار شود، به نظر شما اولویت در بزرگداشت از آن کیست؟

اتفاقاً چندی پیش در هیئت مدیره اتحادیه همین مطلب مطرح شد. امیدوارم بزودی چنین کاری به مرحله عمل درآید. بله پیشکسوتانی که باید از آنها تجلیل شود چند نفری در قید حیات هستند که خداوند به عمر و عزتشان بیفزاید و ما را هم توفیق بدهد که بتوانیم یکی از هزار کار خوب آنها را جواب بدهیم و تجلیلی که شایسته این عزیزان است به عمل آوریم. از آقایان عبدالرحیم جعفری و احمد عطایی در مرحله نخست و دیگر بزرگان صنف در مرحله بعدی انشاءالله تجلیل خواهد شد. بد نیست مطلب که به اینجا رسید نام بعضی از پیشکسوتان را بگوییم تا یادی از آنها شود: آقایان ابراهیم رضضانی (ابن‌سینا)، محمد رضضانی (کلالة خاور)،

محمد علی ترقی (خیام)، گنج دانش (گنج دانش)، حسین جعفریه (دانش)، غلامرضا و حسن محیط (مروج)، حسین و محمد کتابچی (طبع کتاب)، ایران پرست (دانش)، محمد حسین اقبال (اقبال)، حاج شیخ محمد آخوندی (دارالکتب اسلامیة)، سید احمد و سید محمود (اسلامیه و علمیه اسلامیة)، حاج محمدعلی و حاج محمدحسن و عبدالرحیم و علی اکبر علمی (سعادت)، مرعشی (حافظ)، سیدکاظم سعیدی (آرمان)، و عده بسیاری که فعلاً نامشان در خاطر من نیست یادشان گرامی باد.

آیا این امکان وجود ندارد که اتحادیه با خانواده‌های این گونه افراد تماس بگیرد، از آنها عکس، زندگینامه، فهرست انتشارات و نظایر اینها را بخواهد؟
واقعاً این کار لازم است، ولی به بعضی از فرزندان این آقایان که شناخته شده‌اند مراجعه و برای گزارش کتاب خواسته‌ایم که عکس و شرح حال و زندگی پدرانشان را بنویسند و به ما بدهند، اما کم‌لطفی و امروز و فردا می‌کنند. از تمام همکاران می‌خواهم که اگر پدرانشان ناشر یا کتابفروش بوده‌اند یک قطعه عکس و شرح حال و زندگی آنها را برایمان بفرستند تا در گزارش کتاب بیاوریم.

آقای شیرازی، فی‌المثل روی فلان کتاب آمده است ناشر: کتابخانه منوچهری؛
برای مثال عرض می‌کنم. شما این را می‌شناسید؟
بله، مؤسس این کتابخانه منوچهر زری‌باف بود که ابتدا در کتابفروشی شمس کارمند آقایان فشاهی و بارفتنی بود و کار می‌کرد. بعد آمد در ناصر خسرو و بساط کتاب پهن کرد و پس از چند سال در شاه‌آباد مغازه‌ای گرفت و اسم کوچکش را روی کتابفروشی و انتشاراتش گذاشت و چند کتاب هم منتشر کرد. در کار نسخه‌های خطی و کتابهای قدیمی هم بود.

بسیار خوب، شما این را می‌دانید، اما ما نمی‌دانیم. در عالم تحقیق، در خصوص قضیه تاریخ کتاب و نشر، به اطلاعات زیادی نیاز داریم که باید مکتوب باشد. عرض قبلی این بود که اتحادیه می‌تواند کمک کند نامها و فعالیتهای از یاد نرود.
بلی امیدوارم در آینده بتوانیم با همکاری هیئت مدیره جدید اتحادیه که انتخاب خواهند شد، این کار لباس عمل ببوشد و کتابی در این باره چاپ و منتشر شود، ولی باز همانطور که قبلاً عرض کردم، باید فرزندان ناشران و کتابفروشان همت کنند و عکس و زندگی‌نامه پدرانشان را برای گزارش کتاب بفرستید تا به عنوان پیشکسوت نشر و فروش کتاب چاپ شود.

آقای شیرازی، شما معروف هستید به اینکه اطلاعات شفاهی وسیعی درباره جنبه‌های مختلف نشر و کتابفروشی در ایران دارید. یکی از نکاتی که در زمینه تاریخ و تحقیق نشر در دوره پیش از انقلاب تقریباً مجهول است، چاپ و نشر مخفی است. از این قضیه چه اطلاعی دارید؟ البته اسمهایی را ذکر بفرمایید که مشکل و مزاحمتی برای کسی ایجاد نکند.

زمانی که من فعالیتیم را شروع کردم، چیزی به نام چاپ و نشر مخفی کتاب وجود نداشت. بعضی کتابها که دور از نظر رژیم منتشر می‌شد، و جنبه سیاسی داشت، مربوط می‌شد به حزب توده که بیشتر فعالیتش در خیابان فردوسی بود و توسط خود حزب چاپ و منتشر می‌شد. بعد از وقایع ۱۳۳۲ برخی کتابها و اعلامیه‌ها از سوی بعضی گروههای سیاسی مخفیانه چاپ و نشر می‌شد، اما چاپ و انتشار مخفیانه کتاب، گمان می‌کنم مربوط به اواخر دهه ۱۳۴۰ به بعد باشد. در میان ناشران، کسی بود که می‌گفتند بیشتر کتابهای مخفی را او چاپ و منتشر می‌کند. اما بعداً کاشف به عمل آمد که زیر نظر ساواک این کار را می‌کرده است. البته از اول زیر نظر ساواک کار نمی‌کرد. چند بار که او را دستگیر کرده و برده بودند، ظاهراً موافقت کرده بود که این کار را زیر نظر ساواک ادامه دهد. این شخص الآن زنده نیست. گمان نمی‌کنم این کارها را در راه اعتقاد یا فکر سیاسی خاصی انجام می‌داد، هر چند که به توده‌ای بودن تظاهر می‌کرد. بیشتر کتابها که به قلم نویسندگان بزرگ، با ترجمه‌های سطح پایین و قلابی و کاغذهایی ضخیم و جلدهای سولفانی پرزرق و برق چاپ شده، کار اوست. قیمت کتاب را دو سه برابر معمول می‌گذاشت و بعد به نصف قیمت می‌فروخت. کس دیگری که در چاپ مخفی کتاب دست داشت (البته باید خدمتتان عرض کنم در آن زمان کتاب نیاز به اجازه نداشت) یکی از همکاران بود که بر اساس عقیده و مرامش آثار چپی را چاپ می‌کرد و معمولاً با قیمت ارزان می‌فروخت. مثلاً کتابی به نام جامعه‌شناسی، نوشته احمد قاسمی را، که ظاهراً از متنهای درسی محافل چپ بود، به قیمت ۱۲ ریال منتشر کرده بود. این کتاب سود مادی برایش نداشت، در جهت اعتقاداتش بود. ساواک اول کار در کشف این نوع کتابها تبحر نداشت، مأموران آگاهی شهرستانی متبحرتر بودند. مثلاً محرّمعلی خان با نگاه به حروف کتاب، و وضع چاپ و صحافی آن، فوراً تشخیص می‌داد کتاب را چه کسی و در چه چاپخانه‌ای چاپ کرده است. محرّمعلی خان در کشف این تخلفات اعجوبه بود، ولی اصلاً آدم بد و بدخواهی نبود.

این کتابها را کجا چاپ می‌کردند؟

تعدادی چاپخانه در تهران بود که وضع کار و بارشان چندان خوب نبود و برای پول این جور کتابها را چاپ می‌کردند، یا نوعی همفکری میان مدیران آنها و ناشران آثار مخفی وجود داشت.

ناشران و چاپخانه‌دارها همدیگر را پیدا می‌کردند، کار سختی نبود. ما هم که در این کارها نبودیم، می‌توانستیم حدس بزنیم که کدام چاپخانه‌ها این جور کتابها را چاپ می‌کنند. کتاب چیز کوچکی نیست که بتوان آن را راحت چاپ کرد. تا چاپخانه همراهی نکند، امکان‌پذیر نیست.

شما در کتابفروشی‌تان کتابهای مخفی داشتید و می‌فروختید؟

براساس اعتقادی که شخصاً دارم، هیچ‌گاه کتاب چپی نمی‌فروختم. دل‌آهای کتابهای مخفی از این نوع کتابها زیاد می‌آوردند، اما نه می‌پذیرفتم و نه می‌فروختم. البته صورت کتابها را می‌آوردند، و کسانی که می‌خواستند تعداد را تعیین می‌کردند و آنها هم کتابها را می‌آوردند و پولش را می‌گرفتند.

چه تعدادی در کار توزیع کتابهای مخفی بودند؟

به دقت نمی‌دانم و تخمین هم نمی‌توانم بزنم، اما چهار پنج نفری را شخصاً می‌شناختم که این کاره بودند. کسی را هم می‌شناختم - اسمش در خاطر من نیست - که استوار بازنشسته‌ارزش بود و در خیابان ری نزدیک منزل آقای فلسفی واعظ مغازه دو دهنه‌ای داشت (کتابفروشی پایدار) و مرد بسیار شاد و بگویی‌خندی بود و کتابهای احمد کسروی را چاپ و توزیع می‌کرد؛ هم علنی چاپ می‌کرد و هم مخفیانه، و همه می‌دانستند، آقای فلسفی هم می‌دانست. آن وقت گرفتن مجوز یا اجازه برای چاپ و انتشار کتاب لازم نبود.

۱۰۰

خود شما با سانسور و مأموران امنیت رژیم شاه مشکل نداشتید؟

مشکل به این معنا که دستگیر یا زندان و شکنجه شده باشم، نه. اما چند بار احضار، و بازجویی و حتی تهدید شدم. معمولاً ما را به شعبه ساواک در گل‌بندک می‌خواستند و در آنجا بازجویی می‌کردند. کتابی چاپ کرده بودم با عنوان سفینه‌البحار، اثر حاج شیخ عباس قمی که منتخبی از احادیث بحارالانوار علامه مجلسی است. این کتاب را سال ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۱ چاپ کردم. بار دوم که خواستم چاپ کنم حجة الاسلام روضاتی، که مقیم اصفهان بودند، مقدمه‌ای به من دادند که به عربی نوشته شده بود و گفتند این را اول کتاب چاپ کن. کتاب را که چاپ و منتشر کردم، آمدند سراغ من و گفتند ۸ صبح فردا بیا شعبه گل‌بندک، کوچه چاله حصار. بازجویی که شروع شد متوجه شدم اطلاعاتشان درباره من از خود من بیشتر است. از من پرسیدند چه طور شد این مقدمه را گذاشتی. و من ماجرا را نقل کردم و گفتم عربی نمی‌دانم و اطلاع ندارم مطالب این مقدمه چیست. اما نگفتم چند صفحه‌ای از این مقدمه را که به حوادثی اشاره داشته است حذف کرده‌ام. در هر حال پس از بازجویی مفصل، تمهید گرفتند که دیگر این کتاب با آن مقدمه

چاپ نشود. یک بار در تفتیش مقاله‌ام کتابی از مهندس مهدی بازرگان دیدند و برای آن کتاب مرا خواستند به شعبه ساواک در خیابان بهار. وقتی وارد شدم دیدم گوش تا گوش دوستان ناشر نشسته‌اند. مرحوم زوّار، مرحوم گره‌رخای، افجه‌ای و علی بیگی از نشر اندیشه و عده‌ای دیگر. معلوم بود که در یک هجوم و تفتیش عمومی، عده‌ای را جلب یا احضار کرده‌اند. ما را با چشمهای بسته سوار ماشین کردند و بردند جایی طرفهای باغ ملی، تا آن وقت آنجا نرفته بودم. این بار هم بازجویی کردند و تعهد گرفتند. البته باید بگویم که در بازجویی‌ها خیلی فشار می‌آوردند که با ساواک همکاری کنیم. هرکسی برای همکاری نکردن عذری می‌تراشید. من هم می‌گفتم گرفتاریهای خانوادگی دارم، حتی به کارهای شخصی‌ام نمی‌رسم، و از این گونه معاذیر. یک بار هم به مناسبت تجمّع کتابفروشان و ناشران بساطی، که من را غایبانه به عنوان رئیس اتحادیه‌شان انتخاب کرده بودند، به ساواک خواستند و گفتند که همکاری با ساواک را نپذیرفته‌ای، اما باید بشوی رئیس اتحادیه بساطی‌ها و همه چیز را به ما گزارش کنی. این بار خیلی فشار آوردند و تهدید کردند و من هم همان عذرهای سابق را آوردم. گفتند این قدر وقت تو کم است که حتی نمی‌توانی ماهی یک بار به ما تلفن بزنی؟ گفتم اختیار دارید. ده بار هم می‌توانم تلفن بزنم، اما نمی‌توانم بروم برای شما خبر جمع کنم، نه وقتش را دارم و نه امکانش را. هم تندی کردند، هم توپ و تشر زدند و هم نصیحت کردند، ولی بالاخره به نتیجه‌ای که می‌خواستند نرسیدند.

۱۰۱

نکته دیگری هم هست که بخواهید به گفته‌های قبلی‌تان اضافه کنید؟

علاقه مندم اسم آقای احمد ناصحی را هم به صورت نام کسانی که در راه فروش کتاب خیلی زحمت کشیده‌اند و باید از آنها تجلیل شود، اضافه کنم. او در دهنه مسجد شاه، روزهای جمعه کتاب بساط می‌کرد. کتابها را چهار رج روی تخته می‌چید و با تسمه می‌بست و روی شانهاش می‌گذاشت. و یک دسته کتاب هم زیر بغل اش می‌گرفت. به این ترتیب کتابها را از منزل به مسجد می‌آورد و برمی‌گرداند. بعدها توی لاله‌زار بساط داشت و بساطش شبانه‌روزی بود، زندگی اش تماماً وقف کتاب بود.

کویا چند کتاب هم منتشر کرده است، مثل افسانه نیما و نظیر اینها؟

بله، چند جلدی هم کتاب چاپ کرده بود.

آقای شیرازی از شما بسیار سپاسگزاریم و برایتان عمر طولانی و موفقیت آرزو

می‌کنیم.